Islamic Knowledge and Insight

معرفت و بصیرت اسلامی

# A Comparative Study of the Legitimacy and Role of Arbitration in Dispute Resolution across the Five Islamic Schools of Jurisprudence

1. Abbas Zahiri: Department of Jurisprudence and Law, Amir Al-Momenin University, Ahvaz, Iran
2. Seyed Hasan Mousavi Hashemi*: Department of Private Law, Ahv.C., Islamic Azad University, Ahvaz, Iran. (Email: Shmh80pl@gmail.com)
3. Abdolbary Javanmardzadeh: Department of Jurisprudence and Law, Farhangian University, Ahvaz, Iran

## Abstract

Arbitration is one of the oldest mechanisms of dispute resolution and occupies an important position in Islamic jurisprudence alongside formal adjudication. It enables disputing parties to refer their conflict to a trusted third party or a panel of arbitrators and thereby resolve disputes through a consensual process. Despite the broad acceptance of arbitration in Islamic legal thought, significant differences exist among the five Islamic schools regarding the foundations of the legitimacy of the arbitrator-judge, the required qualifications of arbitrators, the scope of arbitral jurisdiction, the relationship between arbitration and formal adjudication, and the binding force of arbitral awards. This study aims to comparatively examine the legitimacy and role of arbitration in dispute resolution from the perspectives of Imami, Hanafi, Maliki, Shafi'i, and Hanbali jurisprudence. The research adopts a descriptive-analytical method with a comparative approach and analyzes relevant jurisprudential and legal materials. The findings indicate that party consent, arbitrator competence, justice, and conformity of the award with Islamic legal principles constitute common foundations across the five schools, although the relative weight and practical application of these elements differ. Imami jurisprudence tends to conceptualize arbitration as an institution closely connected to formal adjudication and therefore places greater emphasis on the scholarly and ethical qualifications of the arbitrator. Hanafi jurisprudence gives greater significance to party consent and mutual trust, while Maliki and Hanbali jurisprudence generally adopt intermediate and mixed approaches. Shafi'i jurisprudence also reflects diverse views concerning the extent and conditions of arbitral legitimacy. Differences further emerge regarding arbitrable disputes, the level of legal knowledge required of arbitrators, and the binding effect of arbitral decisions. Overall, arbitration is recognized across the five schools as a legitimate and effective mechanism that, when conducted within appropriate religious and legal limits, can facilitate peaceful dispute resolution, accelerate proceedings, preserve social relationships, and reduce the burden on formal courts.

**Keywords:** *Arbitration, Tahkim, Arbitrator-Judge, Legitimacy, Five Islamic Schools, Dispute Resolution.*

**How to cite:** Zahiri, A., Mousavi Hashemi, S. H., & Javanmardzadeh, A. (2027). A Comparative Study of the Legitimacy and Role of Arbitration in Dispute Resolution across the Five Islamic Schools of Jurisprudence. *Islamic Knowledge and Insight*, *5*(5), 1-21.
© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 16 June 2026
Revise Date: 23 October 2026
Accept Date: 28 October 2026
Initial Publish: 28 October 2026
Final Publish: 22 December 2027

# بررسی تطبیقی مشروعیت و نقش داوری در حل اختلافات در مذاهب خمسه

۱. عباس زهیری: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه امیرالمؤمنین (ع)، اهواز، ایران
۲. سید حسن موسوی هاشمی*: گروه حقوق خصوصی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. (پست الکترونیک: Shmh80pl@gmail.com)
۳. عبدالباری جوانمردزاده: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، اهواز، ایران

## چکیده

داوری به‌عنوان یکی از شیوه‌های دیرینه حل‌وفصل اختلافات، در فقه اسلامی جایگاهی قابل توجه دارد و در کنار قضاوت رسمی، امکان ارجاع اختلاف به شخص یا اشخاص مورد اعتماد طرفین را فراهم می‌سازد. با وجود پذیرش اصل داوری در بخش مهمی از منابع فقهی، درباره مبانی مشروعیت قاضی تحکیم، شرایط داور، قلمرو صلاحیت وی، رابطه داوری با قضاوت رسمی و میزان الزام‌آوری رأی صادرشده، میان مذاهب خمسه اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی مشروعیت و نقش داوری در حل اختلافات از منظر فقه امامیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله انجام شده است. روش پژوهش توصیفی ـ تحلیلی با رویکرد تطبیقی است و داده‌ها بر اساس منابع فقهی و حقوقی مرتبط تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که در همه مذاهب، رضایت طرفین، صلاحیت داور، رعایت عدالت و عدم مخالفت رأی با موازین شرعی از عناصر اساسی داوری محسوب می‌شوند، اما وزن و نحوه اعمال این عناصر یکسان نیست. در فقه امامیه، داوری ماهیتی نزدیک‌تر به قضاوت رسمی دارد و بر شرایط علمی و اخلاقی داور تأکید بیشتری می‌شود؛ در حالی که در مذهب حنفی، نقش تراضی و اعتماد طرفین برجسته‌تر است. مالکیه و حنابله رویکردی میانه و ترکیبی دارند و در شافعیه نیز دیدگاه‌های متنوعی درباره حدود مشروعیت تحکیم مشاهده می‌شود. اختلافات همچنین در قلمرو دعاوی قابل ارجاع، شرایط علمی داور و میزان الزام‌آوری رأی نمایان است. در مجموع، داوری در مذاهب خمسه نهادی مشروع و کارآمد برای حل اختلافات شناخته می‌شود که در صورت رعایت ضوابط شرعی و حقوقی، می‌تواند در کاهش خصومت، تسریع رسیدگی، حفظ روابط اجتماعی و کاهش بار مراجع قضایی نقش مؤثری ایفا کند.

**کلیدواژگان:** *داوری، تحکیم، قاضی تحکیم، مشروعیت، مذاهب خمسه، حل اختلاف.*

**شیوه استناددهی:** زهیری، عباس.، موسوی هاشمی، سید حسن.، و جوانمردزاده، عبدالباری. (۱۴۰۶). بررسی تطبیقی مشروعیت و نقش داوری در حل اختلافات در مذاهب خمسه. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۵(۵)، ۲۱-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۶ خرداد ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۱ آبان ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۶ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۶ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۶

## مقدمه

حل‌وفصل اختلافات از بنیادی‌ترین نیازهای هر جامعه انسانی است و استمرار زندگی اجتماعی بدون وجود سازوکارهایی برای مهار تعارض، تعیین حقوق و تکالیف طرفین و پایان دادن به منازعات امکان‌پذیر نیست. در نظام‌های حقوقی معاصر، دادگستری رسمی مهم‌ترین مرجع فصل خصومت محسوب می‌شود، اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که مراجعه به شخص ثالث مورد اعتماد برای حل اختلاف، سابقه‌ای بسیار طولانی‌تر از شکل‌گیری دادگاه‌های سازمان‌یافته دولتی دارد. داوری به معنای واگذاری رسیدگی و اتخاذ تصمیم درباره اختلاف به شخص یا اشخاص منتخب طرفین، از مهم‌ترین جلوه‌های این شیوه حل اختلاف به شمار می‌رود. در ادبیات حقوقی، عنصر اراده و تراضی از مؤلفه‌های اساسی داوری است و اختیار داور در اصل از توافق اشخاصی ناشی می‌شود که اختلاف خود را از مسیر رسیدگی رسمی خارج کرده و به مرجعی منتخب می‌سپارند (Ahmadi, 2021). بااین‌حال، داوری در نظام حقوقی اسلامی صرفاً نهادی قراردادی به معنای مدرن آن نیست، بلکه در پیوندی عمیق با مفاهیمی مانند قضا، تحکیم، ولایت، عدالت، حق‌الناس و صلاحیت شرعی قرار می‌گیرد و همین امر سبب شده است که تحلیل مشروعیت آن از منظر مذاهب اسلامی واجد پیچیدگی‌های خاص باشد (Mohaghegh Damad, 2019).

مفهوم داوری در فقه اسلامی غالباً ذیل عنوان «تحکیم» و شخص داور با عنوان «حَکَم» یا «قاضی تحکیم» مورد بررسی قرار گرفته است. قاضی تحکیم شخصی است که برخلاف قاضی منصوب، صلاحیت خود را مستقیماً از نصب خاص یا عام حاکم دریافت نمی‌کند، بلکه طرفین اختلاف با رضایت خود او را برای فصل خصومت برمی‌گزینند. این تفاوت ظاهراً ساده، یکی از مهم‌ترین مسائل نظری داوری را ایجاد می‌کند؛ زیرا باید مشخص شود که آیا تراضی خصوصی طرفین می‌تواند برای شخص ثالث نوعی صلاحیت قضایی ایجاد کند یا اینکه اعمال حکم و فصل خصومت ذاتاً در قلمرو ولایت قضایی قرار دارد و بدون وجود اذن شرعی یا حکومتی امکان تحقق آن نیست. برخی تحلیل‌ها ماهیت داوری را به قرارداد و توافق خصوصی نزدیک می‌کنند و برخی دیگر آن را صورتی از اعمال قضاوت می‌دانند که اگرچه منشأ انتخاب داور متفاوت است، آثار آن به حکم قضایی شباهت دارد (Shams & Bathaei, 2020). همین اختلاف درباره ماهیت حقوقی و فقهی داوری بر تقریباً همه مباحث بعدی، از شرایط داور تا قلمرو صلاحیت و الزام‌آوری رأی، اثر مستقیم بر جای می‌گذارد (Shams, 2020).

فقه اسلامی از همان دوره‌های نخست با مسئله حکمیت و رجوع به شخص ثالث برای رفع اختلاف مواجه بوده است. وجود نمونه‌های قرآنی حکمیت، به‌ویژه در اختلافات خانوادگی، و نیز سابقه مراجعه به حکم در مناسبات اجتماعی مسلمانان، پایه‌ای مهم برای پذیرش این نهاد فراهم کرده است. از منظر فقه امامیه، بحث درباره مشروعیت قاضی تحکیم با مسئله مشروعیت قضا و شرایط کسی که مجاز به فصل خصومت است درهم‌تنیده است (Mousavi, 2018). به همین سبب، گروهی از فقها میان قاضی منصوب و قاضی تحکیم تفاوتی اساسی از حیث ضرورت برخورداری از شرایط علمی و اخلاقی قضا نمی‌بینند و معتقدند شخص منتخب طرفین نیز هنگامی که در مقام صدور حکم قرار می‌گیرد، باید واجد شرایطی باشد که مشروعیت تصمیم او را از منظر شرع تضمین کند (Pourabdollah, 2022). در مقابل، برخی رویکردها بر عنصر رضایت طرفین تأکید بیشتری دارند و مشروعیت عمل داور را تا اندازه قابل توجهی به اراده اشخاص درگیر در اختلاف پیوند می‌زنند.

**شیوه استناددهی:** محمدی زائر، سارا.، انجم شعاع، زهرا.، سلاجقه، سنجر.، نظری، اکبر.، و پور رشیدی، رستم. (۱۴۰۳). معرفت‌شناسی ایمان و شک در فلسفه اسلامی و تأثیر آن بر زندگی فردی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، *۱* (۱)، ۱-۱۱.

© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال:
تاریخ بازنگری:
تاریخ پذیرش:
تاریخ چاپ:

**How to cite:** Mohammadi Zaer, S., Anjomshoa, Z., Salajegheh, S., Nazari, A., Pour Rashidi, R. (2024). Epistemology of Faith and Doubt in Islamic Philosophy and Its Impact on Individual Life. *Islamic Knowledge and Insight*, *1*(1), 1-11.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date:
Revise Date:
Accept Date:
Publish Date:

این تقابل میان «مشروعیت مبتنی بر ولایت و صلاحیت شرعی» و «مشروعیت مبتنی بر تراضی» یکی از محورهای اصلی تحلیل تطبیقی مذاهب خمسه است.

اهمیت مسئله زمانی بیشتر آشکار می‌شود که روشن گردد پذیرش اصل داوری الزاماً به معنای وحدت دیدگاه درباره آثار آن نیست. ممکن است یک مذهب اصل رجوع به داور را بپذیرد، اما شرایط بسیار سختی برای شخص داور مقرر کند؛ مذهب دیگر ممکن است شرایط داور را تسهیل کند ولی قلمرو دعاوی قابل ارجاع به تحکیم را محدود بداند؛ و در دیدگاهی دیگر، اختلاف اساسی درباره این باشد که رأی صادرشده بدون تنفیذ قاضی یا استمرار رضایت طرفین الزام‌آور است یا خیر. بنابراین، تحلیل داوری در فقه اسلامی تنها با طرح این پرسش که «آیا داوری مشروع است؟» کامل نمی‌شود، بلکه باید پرسید این مشروعیت بر چه مبنایی استوار است، چه کسی می‌تواند داور باشد، چه دعاوی‌ای در صلاحیت او قرار می‌گیرد و رأی او چه میزان قدرت الزام دارد. تحقیقات معاصر نیز نشان داده‌اند که شرایط و حدود صلاحیت داور از نقاط حساس ارتباط میان مبانی سنتی فقهی و نظام حقوقی جدید داوری محسوب می‌شود (Karimi, 2020).

مطالعه تطبیقی مذاهب امامیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله از این جهت اهمیت دارد که هر یک در چهارچوب اصول استنباطی و نظریه خاص خود درباره قضا، اراده اشخاص، عرف، عدالت و اقتدار حاکم به مسئله تحکیم نگریسته‌اند. در برخی رویکردها، داور به قاضی خصوصی‌شده‌ای شباهت دارد که مشروعیت او تنها با برخورداری از اهلیت قضایی قابل تصور است؛ در برخی دیگر، داور بیش از آنکه قاضی باشد، شخص مورد اعتماد طرفین برای پایان دادن به اختلاف است. مطالعات تطبیقی در حوزه فقه امامیه و اهل سنت نیز نشان می‌دهد که اختلافات موجود بیش از آنکه اصل کارآمدی تحکیم را نفی کند، به نحوه تعریف شرایط و آثار آن مربوط است (Sadeghi, 2019). این تفاوت‌ها فرصت مناسبی برای فهم عمیق‌تر انعطاف درونی فقه اسلامی در مواجهه با شیوه‌های حل اختلاف ایجاد می‌کنند.

مسئله عدالت داور نمونه روشنی از این تفاوت‌ها و اشتراکات است. تقریباً تمامی رویکردهای فقهی به ضرورت قابل اعتماد بودن داور و دوری او از جانبداری توجه دارند، اما مفهوم فنی عدالت و میزان اثر آن در اهلیت داور در همه مذاهب یکسان نیست. در فقه امامیه، عدالت غالباً در پیوند با شرایط قاضی تحلیل می‌شود و ازاین‌رو ممکن است ماهیتی جدی‌تر از صرف بی‌طرفی قراردادی داشته باشد (Rezaei, 2019). از سوی دیگر، بررسی معیارهای حق و باطل در داوری با رویکرد قرآنی نشان می‌دهد که داوری از منظر اسلامی نمی‌تواند صرفاً به توافق دو طرف فروکاسته شود، بلکه نتیجه آن باید با عدالت و ضوابط شرعی نیز هماهنگ باشد (Biranvand et al., 2023). بنابراین، تراضی هرچند برای شکل‌گیری داوری اهمیت دارد، به‌تنهایی نمی‌تواند حکم مخالف با موازین بنیادین شرعی را مشروع سازد.

قلمرو داوری نیز یکی دیگر از مباحث اختلافی است. در حوزه دعاوی مالی و بسیاری از حقوق خصوصی، پذیرش داوری با دشواری کمتری روبه‌رو است؛ زیرا حقوق مورد اختلاف معمولاً در اختیار اشخاص قرار دارد و صاحبان حق می‌توانند درباره شیوه استیفای آن تصمیم بگیرند. این منطق با اصل سلطه اشخاص بر حقوق خصوصی و امکان توافق درباره شیوه حل اختلاف سازگار است (Katouzian, 2018). بااین‌حال، هرچه موضوع اختلاف به حقوق عمومی، حدود شرعی، مجازات‌ها یا اموری نزدیک شود که صرفاً متعلق به طرفین نیست، امکان واگذاری آن به داوری محدودتر می‌شود. از همین رو، تفکیک میان حق‌الله و حق‌الناس و نیز میان دعاوی قابل صلح و دعاوی غیرقابل صلح در بررسی قلمرو فقهی تحکیم اهمیت ویژه‌ای دارد. در حقوق معاصر نیز قابلیت ارجاع اختلاف به داوری از مهم‌ترین محدودیت‌های صلاحیتی این نهاد به شمار می‌رود (Zeraat, 2018).

در کنار مشروعیت و قلمرو، مسئله اعتبار رأی داور اهمیت اساسی دارد. اگر طرفین بتوانند پس از صدور رأی به سادگی از نتیجه عدول کنند، داوری بیشتر به نوعی میانجیگری یا توصیه غیرالزام‌آور شباهت خواهد یافت تا سازوکاری برای فصل خصومت. در مقابل، اگر انتخاب داور به ایجاد صلاحیتی منجر شود که نتیجه آن بر طرفین الزام‌آور باشد، داوری ماهیتی نزدیک‌تر به قضاوت پیدا می‌کند. در حقوق معاصر اصل الزام‌آوری رأی داوری یکی از مبانی کارآمدی این نهاد محسوب می‌شود (Shams, 2023)، اما چگونگی توجیه این الزام از منظر فقهی نیازمند بررسی مبنای صلاحیت داور و رابطه آن با رضایت طرفین است. در برخی نظریات، تراضی اولیه برای الزام کافی است و در برخی دیگر، نفوذ رأی علاوه بر رضایت نیازمند برخورداری داور از شرایط خاص و رعایت موازین شرعی است (Hosseini, 2021).

اهمیت عملی مطالعه حاضر نیز از تحولات نظام‌های دادرسی معاصر ناشی می‌شود. افزایش تعداد دعاوی، هزینه‌های رسیدگی، طولانی شدن فرایندهای قضایی و نیاز به شیوه‌های تخصصی‌تر و انعطاف‌پذیرتر حل اختلاف سبب شده است که داوری به یکی از مهم‌ترین روش‌های جایگزین رسیدگی قضایی تبدیل شود. نقش داوری در کاهش تراکم پرونده‌های قضایی و انتقال بخشی از اختلافات قابل واگذاری به سازوکارهای غیردولتی مورد تأکید قرار گرفته است (Karimi, 2021). در عین حال، گسترش عملی داوری در جوامع اسلامی زمانی می‌تواند از پشتوانه پایدار برخوردار باشد که مبانی فقهی مشروعیت آن به‌درستی تبیین شود. توسعه نهاد داوری بدون توجه به حساسیت‌های فقهی درباره صلاحیت، عدالت، قلمرو اختیار و اعتبار رأی ممکن است به تعارض میان ساختار حقوقی مدرن و مبانی مذهبی منجر شود.

هدف این پژوهش بررسی تطبیقی مشروعیت و نقش داوری در حل اختلافات در مذاهب خمسه و تبیین نقاط اشتراک و افتراق دیدگاه‌های امامیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنابله است. پرسش اصلی آن است که این مذاهب بر اساس چه مبانی‌ای داوری را مشروع یا قابل پذیرش می‌دانند و تفاوت در این مبانی چه تأثیری بر شرایط داور، قلمرو صلاحیت، اعتبار رأی و کارکرد عملی داوری دارد. پژوهش با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی و روش تطبیقی انجام شده و تلاش می‌کند به جای گردآوری صرف دیدگاه‌های جداگانه، رابطه میان مبانی نظری هر مذهب و آثار عملی آن در ساختار داوری را آشکار سازد. بر این اساس، تحلیل از مفاهیم و مبانی مشترک آغاز می‌شود، سپس مشروعیت تحکیم در مذاهب خمسه مقایسه می‌گردد و در ادامه نقش این نهاد در فصل خصومت و ارتباط آن با قضاوت رسمی بررسی می‌شود.

## مبانی مفهومی و فقهی داوری در مذاهب خمسه

شناخت دقیق داوری در فقه اسلامی مستلزم تمایز میان مفاهیمی است که در زبان حقوقی جدید گاه به صورت مترادف به کار می‌روند اما در نظام فقهی دارای بار معنایی متفاوتی هستند. «داوری» در کاربرد حقوقی معاصر به شیوه‌ای از حل اختلاف گفته می‌شود که بر اساس آن طرفین، با توافق خود، رسیدگی به اختلاف موجود یا احتمالی را به شخص یا اشخاصی غیر از دادگاه دولتی می‌سپارند و در حدود قانون، رأی آنان را می‌پذیرند. ماهیت توافقی این نهاد سبب شده است که برخی آن را نهادی مبتنی بر قرارداد بدانند؛ بااین‌حال، اثر نهایی داوری صرفاً قراردادی نیست، زیرا داور پس از رسیدگی حکمی صادر می‌کند که قرار است اختلاف را پایان دهد (Jafari Tabar, 2019). از این رو، ماهیت داوری در مرز میان قرارداد و قضا قرار می‌گیرد و همین ماهیت دوگانه در فقه اسلامی با وضوح بیشتری در مفهوم «تحکیم» آشکار می‌شود (Hosseini-Nejad, 2018).

تحکیم در معنای فقهی آن ناظر بر رضایت دو یا چند شخص متخاصم به رجوع نزد شخصی است که درباره اختلاف آنان حکم کند. عنصر «حکم» در این تعریف اهمیت دارد؛ زیرا حَکَم صرفاً نقش میانجی یا مصلح را ایفا نمی‌کند، بلکه درباره حق و تکلیف طرفین اتخاذ تصمیم می‌نماید. این ویژگی سبب می‌شود تحکیم از صلح، سازش و میانجیگری متمایز گردد. در صلح ممکن است طرفین با گذشت

متقابل اختلاف را پایان دهند و در میانجیگری شخص ثالث راه‌حل پیشنهاد کند، اما در تحکیم شخص ثالث صلاحیت صدور تصمیم دارد. مفهوم حقوقی داوری نیز همین ویژگی را حفظ کرده است و قدرت تصمیم‌گیری داور آن را از سایر روش‌های جایگزین حل اختلاف متمایز می‌کند (Safari, 2021). بااین‌حال، در تحکیم فقهی این پرسش مطرح می‌شود که منشأ مشروعیت این قدرت تصمیم‌گیری چیست.

تمایز میان قاضی منصوب و قاضی تحکیم برای پاسخ به این سؤال ضروری است. قاضی منصوب صلاحیت خود را از مقام دارای ولایت می‌گیرد و از این طریق به عنوان بخشی از ساختار رسمی قضا عمل می‌کند. قاضی تحکیم، در مقابل، از طریق انتخاب و رضایت طرفین وارد اختلاف می‌شود. به تعبیر دیگر، در مورد نخست مسیر مشروعیت از «نصب» به «صلاحیت رسیدگی» می‌رسد، در حالی که در مورد دوم ظاهراً مسیر از «تراضی» آغاز می‌شود. مسئله این است که آیا تراضی می‌تواند جای نصب را بگیرد یا اینکه رضایت تنها سبب انتخاب شخصی می‌شود که از قبل باید بر اساس شرع دارای نوعی اهلیت یا شأن قضایی باشد. بررسی فقهی قاضی تحکیم نشان می‌دهد که بخش مهمی از اختلاف فقها دقیقاً به همین رابطه میان اراده اصحاب دعوا و اهلیت شرعی داور بازمی‌گردد (Pourabdollah, 2022).

در رویکرد نزدیک به نظریه ولایت قضا، صدور حکم الزام‌آور امری فراتر از تصرف خصوصی در حقوق شخصی تلقی می‌شود. بر اساس این نگاه، فصل خصومت واجد ماهیتی قضایی است و شخصی که وارد این قلمرو می‌شود باید از نظر علمی، اخلاقی و شرعی واجد شرایط لازم باشد. تحلیل جایگاه قضا و داوری در حقوق اسلامی نشان می‌دهد که اعتبار تصمیم شخص ثالث نمی‌تواند صرفاً از توافق خصوصی ناشی شود، زیرا حکم قضایی با نظم حقوقی و اجرای عدالت ارتباط دارد (Mohaghegh Damad, 2019). در مقابل، رویکرد اراده‌گرایانه بر این نکته تأکید می‌کند که بخش مهمی از اختلافات، به‌ویژه دعاوی مربوط به حقوق خصوصی، در اختیار صاحبان حق قرار دارد و همان اشخاصی که می‌توانند نسبت به حق خود صلح کنند یا از آن بگذرند، می‌توانند شیوه تعیین تکلیف اختلاف را نیز انتخاب نمایند. مبانی عمومی قراردادها چنین نقشی را برای اراده خصوصی در قلمرو حقوق قابل تصرف به رسمیت می‌شناسد (Shahidi, 2018).

این دو مبنا لزوماً یکدیگر را کاملاً نفی نمی‌کنند. می‌توان پذیرفت که تراضی طرفین منشأ ارجاع اختلاف به داور است، اما اعمال صلاحیت داور در چهارچوب قواعد شرعی و شرایط مربوط به اهلیت او محدود شود. بسیاری از نظام‌های داوری نیز ماهیتی مرکب دارند: قرارداد داوری سبب خروج اختلاف از صلاحیت عادی دادگاه و ورود آن به فرایند داوری می‌شود، ولی آثار تصمیم داور تنها در صورتی پذیرفته می‌شود که شرایط قانونی رعایت شده باشد (Shams, 2022). در فقه نیز می‌توان چنین ساختاری را مشاهده کرد؛ یعنی رضایت طرفین برای آغاز تحکیم ضروری است، اما این رضایت نمی‌تواند شخص فاقد شرایط لازم را در هر موضوعی صاحب صلاحیت سازد.

مبنای قرآنی داوری جایگاه ویژه‌ای در استدلال‌های فقهی دارد. حکمیت در اختلافات خانوادگی آشکارترین نمونه‌ای است که نشان می‌دهد اصل رجوع به اشخاص ثالث برای اصلاح و حل نزاع، با ساختار شریعت ناسازگار نیست. اهمیت این مبنا تنها در اثبات یک مصداق خاص نیست، بلکه در نشان دادن پذیرش اصل مداخله حکم در اختلاف نهفته است. تحلیل معیارهای داوری از منظر قرآن نیز بر این نکته تأکید دارد که حکمیت با مفاهیمی چون عدالت، اصلاح، حق و جلوگیری از استمرار نزاع پیوند دارد (Biranvand et al., 2023). البته گسترش حکم خاص خانوادگی به همه دعاوی نیازمند استدلال فقهی جداگانه است و نمی‌توان صرف وجود حکمیت خانوادگی را دلیل بی‌قیدوشرط بر جواز تحکیم در تمام حوزه‌ها دانست.

سنت و روایات نیز در شکل‌گیری نظریه مشروعیت تحکیم نقش محوری دارند. در فقه امامیه، روایات مربوط به مراجعه به اشخاص

آگاه به احکام، پرهیز از رجوع به قضات نامشروع و انتخاب افراد واجد صلاحیت برای رفع اختلاف، در بحث از قاضی تحکیم مورد استناد قرار گرفته‌اند (Shojaei, 2022). برداشت از این روایات یکسان نیست. برخی آنها را مؤید امکان مراجعه به داور منتخب می‌دانند، در حالی که گروهی دیگر معتقدند دلالت آنها بیش از آنکه ناظر به تحکیم اصطلاحی باشد، درباره تعیین مرجع مشروع قضایی است. این اختلاف در تفسیر منابع روایی سبب شده است که حتی در درون فقه امامیه نیز حدود مشروعیت تحکیم و شرایط داور موضوع بحث باقی بماند (Mousavi, 2018).

در مذاهب اهل سنت علاوه بر نصوص، سیره و عملکرد عملی جامعه اسلامی نیز اهمیت دارد. پذیرش حکمیت در موارد تاریخی و رجوع اشخاص به افراد مورد اعتماد برای حل اختلاف از جمله مؤلفه‌هایی است که در استدلال‌های مشروعیت مورد توجه قرار می‌گیرد. این امر نشان می‌دهد که تحکیم تنها محصول نظریه‌پردازی متأخر نیست، بلکه با نیازهای عملی جوامع اسلامی ارتباط داشته است. ساختارهای اجتماعی پیشامدرن که در آنها دسترسی دائمی به قاضی رسمی ممکن نبود، رجوع به اشخاص عالم، مورد اعتماد یا دارای نفوذ اجتماعی را به شیوه‌ای عملی برای حفظ نظم تبدیل می‌کرد. از این جهت، عرف نیز در فهم کارکرد تحکیم اهمیت می‌یابد، هرچند اعتبار عرف همواره در چهارچوب عدم مخالفت با قواعد شرعی قرار می‌گیرد (Feyz, 2018).

رضایت طرفین یکی از مهم‌ترین عناصر مشترک در نظریه داوری است. بدون رضایت، اساساً عنوان تحکیم به معنای انتخاب داور از سوی متخاصمان با دشواری روبه‌رو می‌شود. رضایت در اینجا دو کارکرد متفاوت دارد. نخست، سبب انتخاب شخص داور و تعیین حدود مأموریت اوست؛ دوم، ممکن است به عنوان مبنای الزام طرفین به پذیرش نتیجه تلقی شود. در نظریه قرارداد، کسی که آزادانه تعهد به ارجاع اختلاف و پذیرش تصمیم داور کرده است، نمی‌تواند پس از صدور رأی صرفاً به دلیل نامطلوب بودن نتیجه از تعهد خود عدول کند. اصل لزوم قرارداد و احترام به توافقات، پایه حقوقی مهمی برای چنین تحلیلی است (Katouzian, 2017). در فقه، بااین‌حال، این اصل باید با قواعد مربوط به قضا، صلاحیت و مشروعیت محتوای حکم هماهنگ شود.

عدالت نیز از ارکان بنیادین داوری است. داور از آنجا که درباره حقوق دیگران تصمیم می‌گیرد، باید از جانبداری، فساد و سوءاستفاده از اختیار دور باشد. در حقوق جدید، این ضرورت بیشتر در قالب استقلال و بی‌طرفی داور بیان می‌شود، اما در فقه، مفهوم عدالت می‌تواند دامنه اخلاقی و دینی گسترده‌تری داشته باشد. تفاوت میان عدالت به‌عنوان وصف فقهی و بی‌طرفی به‌عنوان استاندارد رویه‌ای از نکات مهم در تطبیق نظام‌های سنتی و مدرن است. بررسی جایگاه داوری در حقوق اسلامی نشان می‌دهد که اعتماد به داور تنها بر تخصص او استوار نیست، بلکه صلاحیت اخلاقی او نیز در اعتبار حکم نقش دارد (Hosseini, 2020). همین امر سبب می‌شود در برخی مذاهب شرایط داور به شرایط شاهد یا قاضی نزدیک شود.

علم و صلاحیت تخصصی عنصر دیگری است که مذاهب درباره میزان آن اختلاف دارند. یک دیدگاه از آنجا که داوری را نزدیک به قضاوت می‌بینند، آگاهی عمیق فقهی را ضروری می‌شمارد؛ زیرا شخصی که حکم می‌دهد باید بتواند حکم شرعی مسئله را بشناسد. دیدگاه تسهیل‌گرانه‌تر میان قاضی دولتی و داور منتخب تفاوت می‌گذارد و آگاهی کافی برای تشخیص موضوع و اعمال قواعد مرتبط را کافی می‌داند. در حقوق معاصر نیز صلاحیت داور غالباً به توافق طرفین و ماهیت اختلاف وابسته است و لزوماً داشتن تحصیلات قضایی یا حقوقی شرط عمومی نیست (Ahmadi, 2021). با این حال، هرچه موضوع اختلاف تخصصی‌تر یا مرتبط با قواعد آمره باشد، ضرورت برخورداری از دانش مناسب افزایش می‌یابد.

قلمرو داوری بر پایه مفهوم قابلیت تصرف در حق محدود می‌شود. حقوقی که صرفاً به منافع خصوصی اشخاص مربوط‌اند، آسان‌تر در قلمرو تحکیم قرار می‌گیرند. در مقابل، حقوقی که با نظم عمومی، اقتدار حاکم یا احکام غیرقابل اسقاط ارتباط دارند، نمی‌توانند صرفاً با توافق خصوصی به داور واگذار شوند. این تمایز در حقوق جدید

نیز در قالب «قابلیت داوری اختلاف» شناخته می‌شود (Joneidi, 2017). در فقه اسلامی، تفکیک میان حق‌الله و حق‌الناس به این بحث عمق بیشتری می‌دهد. اگر حقی در اختیار مستقیم اشخاص نباشد، توافق آنان نمی‌تواند به تنهایی صلاحیت تصمیم‌گیری درباره آن را ایجاد کند. از این منظر، محدودیت داوری در حدود و برخی امور کیفری نه استثنایی تصادفی، بلکه نتیجه منطقی مبانی اختیار خصوصی است.

اعتبار رأی نیز باید بر اساس همین مجموعه مبانی فهم شود. رأی داور هنگامی واجد قدرت واقعی برای پایان دادن به نزاع است که طرفین نتوانند بدون دلیل معتبر آن را نادیده بگیرند. در حقوق داوری، اصل استقلال و نهایی بودن نسبی رأی از ویژگی‌های اصلی این نظام است، هرچند امکان ابطال در موارد مشخص وجود دارد (Bagherzadeh et al., 2025). از منظر فقهی نیز می‌توان میان الزام ناشی از توافق، الزام ناشی از وصف قضایی حکم و الزام ناشی از هر دو مبنا تفکیک کرد. مذاهب خمسه در وزن دادن به این عناصر یکسان عمل نمی‌کنند و همین تفاوت، یکی از مهم‌ترین نقاط افتراق آنان در نظریه تحکیم است.

در مجموع، چهار عنصر در ساختار فقهی داوری اهمیت بنیادی دارند: رضایت اصحاب دعوا، صلاحیت شخص داور، رعایت عدالت و انطباق تصمیم با موازین شرعی. اختلاف مذاهب بیشتر در تعیین وزن و آثار هریک از این عناصر ظهور می‌کند. در یک سوی طیف، صلاحیت شرعی داور و نزدیکی تحکیم به قضا برجسته می‌شود و رضایت طرفین بیشتر نقش آغازکننده فرایند را دارد؛ در سوی دیگر، توافق اشخاص مبنای اصلی اقتدار داور تلقی می‌شود و شرایط قضایی با انعطاف بیشتری اعمال می‌گردد. میان این دو نیز دیدگاه‌هایی وجود دارد که کوشش می‌کنند ماهیت قراردادی و قضایی داوری را با یکدیگر جمع کنند. این مبانی، زمینه لازم برای تحلیل تفصیلی مشروعیت داوری در مذاهب خمسه را فراهم می‌آورد.

## تحلیل تطبیقی مشروعیت داوری در مذاهب خمسه

مشروعیت داوری در مذاهب خمسه را نمی‌توان صرفاً با دوگانه ساده «جواز» و «عدم جواز» تحلیل کرد، زیرا در هر مذهب مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها درباره منشأ صلاحیت، شرایط داور، قلمرو حکم و آثار تصمیم وجود دارد. آنچه از بررسی منابع فقهی و مطالعات تطبیقی برمی‌آید این است که اصل رجوع به نوعی حکمیت در بخش مهمی از فقه اسلامی پذیرفته شده، اما چگونگی تبدیل رضایت طرفین به صلاحیت الزام‌آور برای داور موضوع اختلاف است (Sadeghi, 2019). ازاین‌رو، برای مقایسه دقیق‌تر باید ابتدا موضع هر مذهب را در نسبت میان «قضا» و «تحکیم» شناخت و سپس آثار آن را در شرایط داور و قلمرو صلاحیت بررسی کرد.

در فقه امامیه، قضاوت از شئون مهم شرعی است و به همین دلیل مسئله صلاحیت قاضی با حساسیت فراوان بررسی شده است. همین نگاه به حوزه تحکیم نیز تسری می‌یابد. هنگامی که شخص منتخب طرفین نه صرفاً برای اصلاح، بلکه برای صدور حکم و پایان دادن به خصومت انتخاب می‌شود، عمل او واجد ویژگی قضایی می‌گردد. پژوهش‌های فقهی درباره مشروعیت داوری در امامیه نشان می‌دهد که یکی از گرایش‌های مهم، اعتبار قاضی تحکیم را به برخورداری او از شرایطی نزدیک به قاضی پیوند می‌زند (Shojaei, 2022). در این برداشت، توافق طرفین به تنهایی نمی‌تواند به هر شخصی صلاحیت صدور حکم شرعی اعطا کند؛ بلکه آنان باید فردی را انتخاب کنند که از نظر شرع اهلیت لازم برای این وظیفه را داشته باشد.

شرط علم یکی از مهم‌ترین آثار این رویکرد است. اگر ماهیت داوری قضایی باشد، داور باید بتواند حکم موضوع اختلاف را بر اساس قواعد معتبر تشخیص دهد. برخی برداشت‌های سخت‌گیرانه، اجتهاد یا سطح بالایی از دانش فقهی را برای قاضی تحکیم ضروری می‌شمارند. تحلیل‌های معاصر درباره قاضی تحکیم نیز نشان داده‌اند که اشتراک شرایط میان داور و قاضی یکی از نقاط محوری اختلاف فقهاست (Pourabdollah, 2022). در برابر این دیدگاه، امکان طرح تفسیر منعطف‌تری وجود دارد که بر اساس آن داور لزوماً نباید

تمام شرایط قاضی منصوب را دارا باشد، زیرا مشروعیت ورود او به اختلاف از رضایت طرفین نیز تأثیر می‌پذیرد. با وجود این، حتی در برداشت‌های انعطاف‌پذیرتر، علم کافی، عدالت و توانایی تشخیص حق از شرایط مهم باقی می‌مانند.

عدالت در امامیه تنها یک فضیلت اخلاقی توصیه‌شده نیست، بلکه با مشروعیت اعمال صلاحیت ارتباط دارد. داوری که فاقد وثاقت و عدالت لازم باشد، نمی‌تواند اطمینان لازم برای صدور حکم درباره حقوق دیگران ایجاد کند. مبانی فقهی عدالت و شرایط مربوط به تصدی مناصب شرعی نیز در این زمینه اهمیت می‌یابند (Mousavi Bojnourdi, 2017). در عین حال، تحلیل مفهوم عدالت نباید به این نتیجه منجر شود که هر اختلافی در تعیین مصداق عدالت، اصل تحکیم را از کارکرد می‌اندازد. آنچه اهمیت دارد این است که در نظام امامیه، مشروعیت داور تنها به انتخاب خصوصی وابسته نیست و ویژگی شخص داور بخشی از ساختار اعتبار حکم محسوب می‌شود.

یکی دیگر از مسائل مهم در امامیه، رابطه تحکیم با عصر حضور و غیبت و نیز وجود یا فقدان قاضی منصوب است. بخشی از اختلافات نظری از این پرسش ناشی می‌شود که آیا قاضی تحکیم سازوکاری مستقل و همیشگی است یا نهادی استثنایی برای شرایطی که دسترسی به مرجع قضایی مشروع وجود ندارد. تحلیل‌های فقهی نشان داده‌اند که دیدگاه‌های مختلفی در این خصوص قابل شناسایی است و نمی‌توان همه فقهای امامیه را ذیل یک برداشت کاملاً یکسان قرار داد (Mousavi, 2018). بااین‌حال، آنچه در مقایسه با برخی مذاهب دیگر برجسته می‌شود، پیوند قوی‌تر داوری با مفهوم قضا و صلاحیت شرعی است.

قلمرو داوری در امامیه نیز از همین مبنا تأثیر می‌پذیرد. دعاوی مربوط به حقوق خصوصی و حقوقی که صاحبان آنها امکان صلح و اسقاط دارند، با زمینه مساعدتری برای تحکیم مواجه‌اند. در مقابل، ورود داور به اموری که مستقیماً به ولایت عمومی، حدود یا حقوق غیرقابل تصرف مربوط‌اند با محدودیت روبه‌رو می‌شود. این امر با منطق عمومی حقوق داوری نیز هماهنگ است که ارجاع به داوری را عمدتاً در اموری می‌پذیرد که اشخاص حق تصمیم‌گیری درباره آنها دارند (Karimi, 2020). بنابراین، اصل رضایت هرگز مجوز نامحدود برای انتقال همه انواع صلاحیت به داور نیست.

در فقه حنفی، رویکرد نسبت به داوری انعطاف‌پذیرتر و نزدیک‌تر به منطق توافقی توصیف می‌شود. در این مذهب، رضایت طرفین نقش برجسته‌تری در ایجاد رابطه داوری دارد و داور الزاماً به همان میزان قاضی رسمی تحت شرایط سخت‌گیرانه قرار نمی‌گیرد. مطالعات تطبیقی میان فقه امامیه و اهل سنت نشان می‌دهد که حنفیه در پذیرش آثار تراضی و تسهیل شرایط تحکیم از رویکردهای بازتر برخوردار است (Sadeghi, 2019). این رویکرد را می‌توان با توجه به ماهیت خصوصی بسیاری از اختلافات و نقش عرف در تنظیم روابط اشخاص تحلیل کرد.

تسهیل شرایط داور در این مذهب به معنای بی‌اعتنایی به صلاحیت نیست. داور باید قابل اعتماد باشد و توانایی فهم اختلاف و اتخاذ تصمیم را داشته باشد، اما الزامات علمی ممکن است با شرایط سخت اجتهادی یکسان نباشد. چنین برداشتی امکان استفاده گسترده‌تر از افراد مورد اعتماد و آگاه به عرف تجاری یا اجتماعی را فراهم می‌کند. این ویژگی در حقوق داوری جدید نیز قابل مشاهده است، زیرا طرفین اغلب داور را بر اساس تخصص موضوعی انتخاب می‌کنند و نه صرفاً به دلیل برخورداری از ویژگی‌های قضات دولتی (Khaleghi, 2019). از این منظر، انعطاف حنفی می‌تواند زمینه‌ای برای سازگاری بیشتر تحکیم با نیازهای عملی ایجاد کند.

در عین حال، وابستگی بیشتر مشروعیت به تراضی بر نحوه فهم الزام رأی نیز اثر دارد. اگر منشأ اصلی اقتدار داور توافق طرفین باشد، دامنه و آثار حکم او نیز باید در چهارچوب همان توافق سنجیده شود. این امر ممکن است جایگاه رأی را از حکم قاضی رسمی متمایز سازد. در نظام‌های حقوقی معاصر نیز قرارداد داوری تعیین‌کننده حدود مأموریت داور است و خروج از موضوع ارجاع می‌تواند موجب بی‌اعتباری رأی شود (Bagherzadeh et al., 2025). در تحلیل

فقه حنفی نیز نقش توافق در تعیین حدود اختیار، یکی از نقاط برجسته تمایز با رویکردهای قضایی‌تر است.

مالکیه در بسیاری از تحلیل‌های تطبیقی در موضعی میان رویکرد کاملاً قضایی و رویکرد کاملاً قراردادی قرار می‌گیرند. اصل تحکیم پذیرفته می‌شود، اما مشروعیت آن با رعایت عدالت، صلاحیت و عدم خروج از قواعد شرعی پیوند دارد. رضایت طرفین نقش اساسی در انتخاب داور دارد، ولی این رضایت نمی‌تواند حکم خلاف شرع را معتبر سازد. چنین ساختاری نشان می‌دهد که داوری هم از یک پایه اجتماعی و ارادی برخوردار است و هم در چهارچوب نظام هنجاری شریعت محدود می‌شود. این منطق با تصور عام حقوق اسلامی درباره اعتبار اراده در محدوده قواعد آمره سازگار است (Feyz, 2018).

در رویکرد مالکی، لزوم برخورداری داور از دانش و انصاف پذیرفته می‌شود، اما امکان تمایز میان دانش لازم برای قاضی رسمی و دانش مورد نیاز داور وجود دارد. این ویژگی سبب می‌شود داوری بتواند در دعاوی روزمره و خصوصی کاربرد عملی گسترده‌تری داشته باشد. همچنین توجه به عرف و شرایط اجتماعی می‌تواند در تشخیص صلاحیت و نحوه حل اختلاف نقش ایفا کند، مشروط بر آنکه نتیجه با اصول شرعی ناسازگار نباشد. از این حیث، نظام مالکی ظرفیت جمع میان مشروعیت شرعی و انعطاف اجتماعی را نشان می‌دهد.

در فقه شافعی، مسئله تحکیم با دیدگاه‌های متفاوتی روبه‌رو بوده است. بخشی از فقها اصل حکمیت را می‌پذیرند و آن را در چهارچوب شرایط مشخص معتبر می‌دانند، در حالی که برخی دیدگاه‌ها در اعطای صلاحیت قضایی به شخص منتخب طرفین احتیاط بیشتری دارند. این اختلاف درونی اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد حتی در یک مذهب نیز پاسخ به مسئله تحکیم تابع برداشت از ماهیت قضا و حدود اختیار خصوصی است. مطالعات تطبیقی درباره تحکیم در فقه اسلامی این اختلافات را بخشی از طیف نظری گسترده‌تر درباره قاضی تحکیم می‌دانند (Hosseini, 2021).

در گرایش پذیرنده شافعی، شرایطی مانند عدالت، عقل، بلوغ و آگاهی کافی از احکام اهمیت زیادی دارد. این امر داوری را از حیث ساختار به قضاوت نزدیک می‌کند. هرچه داور نقش بیشتری در تعیین حق و باطل داشته باشد، ضرورت برخورداری او از شرایط معتبرتر افزایش می‌یابد. در این نگاه، رضایت اصحاب دعوا برای مشروعیت اولیه لازم است اما کافی نیست؛ رأی باید با کتاب، سنت و اصول شرعی هماهنگ باشد. این نکته با دیدگاه کلی اسلامی درباره محدودیت آزادی قراردادی در برابر قواعد بنیادین شرعی سازگار است (Shahidi, 2017).

در مذهب حنبلی نیز داوری پذیرفته می‌شود، اما ساختار مشروعیت آن را می‌توان ترکیبی دانست. از یک سو رضایت طرفین جایگاه مهمی دارد و از سوی دیگر، داور باید از صلاحیت، انصاف و آگاهی لازم برخوردار باشد. این رویکرد نه داوری را کاملاً هم‌ردیف قضاوت رسمی قرار می‌دهد و نه آن را صرفاً قراردادی خصوصی می‌بینند. به همین دلیل، ظرفیت استفاده عملی از داوری در امور مالی، مدنی و اختلافات اجتماعی وجود دارد، اما ورود به حوزه‌هایی که ماهیتی ولایی یا عمومی دارند محدود باقی می‌ماند. این الگوی ترکیبی از منظر نظری امکان جمع میان نیازهای اجتماعی و حفظ حدود شرعی را فراهم می‌کند.

مقایسه پنج مذهب نشان می‌دهد که مهم‌ترین تفاوت در «منشأ نهایی اعتبار» قرار دارد. در رویکرد امامیه و برخی برداشت‌های شافعی، عنصر صلاحیت شرعی داور برجسته است و رضایت طرفین نمی‌تواند جایگزین کامل شرایط قضایی شود. در حنفیه، نقش اراده و اعتماد طرفین پررنگ‌تر است و تحکیم ماهیتی خصوصی‌تر پیدا می‌کند. مالکیه و حنابله را می‌توان در میانه این طیف قرار داد؛ به این معنا که رضایت و عرف را در کنار قیود شرعی و اخلاقی می‌پذیرند. این تفاوت مبنایی سپس خود را در شرایط علمی داور، قلمرو اختیار و میزان الزام‌آوری رأی آشکار می‌کند.

در زمینه شرایط علمی، طیفی از سخت‌گیری تا تسهیل مشاهده می‌شود. هرچه داور بیشتر به قاضی نزدیک تلقی گردد، ضرورت آگاهی عمیق فقهی و احراز شرایط قضایی افزایش می‌یابد. هرچه داوری قراردادی‌تر دیده شود، تخصص عملی، امانت و اعتماد طرفین

نقش بیشتری پیدا می‌کند. این تفاوت در حقوق معاصر نیز به شکل دیگری وجود دارد؛ قانون معمولاً حداقل‌هایی برای اهلیت و استقلال مقرر می‌کند، ولی انتخاب تخصصی داور را به اراده طرفین می‌سپارد (Mohajeri, 2021). از این جهت، میراث فقهی ظرفیت‌های متفاوتی برای طراحی نظام‌های داوری جدید ارائه می‌دهد.

در زمینه عدالت، اشتراک بیشتر است. هیچ‌یک از رویکردها نمی‌تواند داوری جانبدارانه و فاسد را به عنوان شیوه مشروع فصل خصومت توجیه کند. تفاوت بیشتر در تعریف و شدت شرط عدالت است. در نظام‌های فقهی نزدیک به قضا، عدالت ممکن است وصفی فقهی و شرط اهلیت منصب باشد؛ در رویکردهای قراردادی‌تر، امانت، بی‌طرفی و اعتماد عملی طرفین برجسته‌تر می‌شود. این اختلاف مفهومی نباید اصل مشترک را پنهان کند: داوری تنها هنگامی می‌تواند مشروعیت داشته باشد که تصمیم آن از حداقل‌های انصاف و بی‌طرفی برخوردار باشد. در حقوق مدرن نیز استقلال و بی‌طرفی داور از عناصر اساسی اعتبار فرایند تلقی می‌شود (Joneidi, 2021).

قلمرو صلاحیت نیز از نقاط مهم افتراق است. پذیرش گسترده‌تر در دعاوی مالی و مدنی ناشی از آن است که این حقوق بیشتر در اختیار اصحاب دعوا قرار دارند. توسعه داوری به اشخاص ثالث نیز در حقوق معاصر مسئله‌ای استثنایی و نیازمند مبنای خاص محسوب می‌شود، زیرا اصل بر نسبی بودن توافق داوری است (Abdoli et al., 2024). همین منطق در فقه به شکل دیگری درباره حدود اختیار صاحبان حق قابل مشاهده است. شخص نمی‌تواند با تراضی درباره حقی که متعلق به دیگری یا مرتبط با اقتدار عمومی است، برای داور صلاحیت ایجاد کند. ازاین‌رو، محدودیت در حدود، برخی مجازات‌ها و امور ولایی نتیجه طبیعی محدود بودن اختیار خصوصی است.

در اعتبار رأی نیز رابطه مستقیمی با ماهیت داوری وجود دارد. در برداشت قضایی‌تر، هنگامی که طرفین داور واجد شرایط را انتخاب کرده‌اند و او در حدود صلاحیت حکم داده است، رأی می‌تواند از قدرت الزام بالایی برخوردار باشد. در برداشت قراردادی‌تر، الزام رأی بیش از همه به تعهد قبلی طرفین و حدود توافق بازمی‌گردد. حقوق معاصر با ترکیب این دو منطق، قرارداد داوری را منشأ صلاحیت و قانون را منشأ شناسایی قدرت رأی می‌داند (Shams, 2023). مقایسه فقهی نشان می‌دهد که مذاهب خمسه نیز با وزن‌های متفاوت، میان رضایت، صلاحیت و مطابقت با شرع رابطه برقرار کرده‌اند.

در نهایت، اختلاف مذاهب را می‌توان نه در اصل نیاز به سازوکاری برای تحکیم، بلکه در حلقه‌های پیرامونی مشروعیت مشاهده کرد. همه دیدگاه‌ها نسبت به عدالت، صلاحیت و جلوگیری از حکم ناروا حساس‌اند، ولی درباره اینکه چه میزان دانش لازم است، چه کسی می‌تواند صلاحیت ایجاد کند و در چه موضوعاتی حکم نافذ است، توافق کامل وجود ندارد. این تنوع را نباید صرفاً نقطه ضعف تلقی کرد؛ زیرا نشان می‌دهد فقه اسلامی ظرفیت چند الگوی متفاوت برای تنظیم داوری را در خود جای داده است. رویکردهای سخت‌گیرانه بیشتر بر تضمین صحت شرعی حکم تمرکز دارند و رویکردهای تسهیل‌گرانه بر دسترسی، سرعت و اراده خصوصی تأکید می‌کنند. چالش اصلی در نظام حقوقی معاصر، ایجاد توازنی است که بدون تضعیف مبانی مشروعیت، ظرفیت عملی داوری را نیز حفظ کند.

## نقش و کارکرد داوری در حل اختلافات از منظر مذاهب خمسه

نقش داوری در حل اختلافات تنها از طریق بررسی مبانی مشروعیت آن قابل فهم نیست، بلکه باید آثار عملی این نهاد در کاهش تعارض، فصل خصومت، تأمین عدالت و ایجاد جایگزینی برای رسیدگی رسمی نیز بررسی شود. داوری زمانی دارای کارکرد واقعی است که بتواند اختلاف را از مرحله تعارض به یک تصمیم قابل قبول و قابل اجرا منتقل کند. اگر داور صرفاً توصیه‌ای غیرالزام‌آور ارائه دهد، نقش او به سازش‌دهنده نزدیک می‌شود؛ اما اگر رأی وی در چهارچوب قواعد معتبر برای طرفین الزام‌آور باشد، داوری به یک نظام واقعی حل اختلاف تبدیل می‌شود. در حقوق معاصر، همین

ویژگی سبب شده است داوری از سایر روش‌های جایگزین اختلاف متمایز شود (Safari, 2021).

یکی از مهم‌ترین کارکردهای داوری، ایجاد امکان انتخاب مرجع مورد اعتماد توسط خود طرفین است. در دادرسی رسمی، طرفین معمولاً در انتخاب قاضی نقشی ندارند، در حالی که در داوری می‌توانند فردی را برگزینند که از نظر علمی، اخلاقی یا تخصصی برای اختلاف مناسب‌تر است. این عنصر اعتماد در جوامع سنتی اهمیت بیشتری داشته است، زیرا روابط اجتماعی و تجاری غالباً بر شناخت شخصی و اعتبار اجتماعی افراد استوار بوده است. در حقوق معاصر نیز اختیار طرفین در انتخاب داور یکی از جلوه‌های مهم اصل حاکمیت اراده محسوب می‌شود (Joneidi, 2017). مذاهب خمسه اگرچه در شرایط لازم برای داور متفاوت‌اند، در اصل نقش انتخاب و اعتماد طرفین اشتراک قابل توجهی دارند.

در فقه امامیه، کارکرد داوری به دلیل نزدیکی آن با قضاوت رسمی، ماهیتی جدی و حقوقی پیدا می‌کند. قاضی تحکیم صرفاً میان دو طرف وساطت نمی‌کند، بلکه در صورت احراز شرایط، وارد فرایند تشخیص حق می‌شود. این نگاه موجب می‌شود داوری بتواند در شرایطی که مراجعه به مرجع قضایی مشروع دشوار یا ناممکن است، به عنوان سازوکاری برای جلوگیری از تعطیل شدن فصل خصومت عمل کند. تحلیل جایگاه داوری در حقوق اسلامی نشان می‌دهد که این نهاد می‌تواند میان نیاز اجتماعی به حل اختلاف و ضرورت رعایت شرایط شرعی قضا ارتباط برقرار کند (Hosseini, 2020). به‌ویژه در دوره‌هایی که جامعه شیعی دسترسی مستقیمی به ساختار قضایی مورد قبول فقهی نداشته است، مراجعه به فقها، علما و اشخاص مورد اعتماد برای حل نزاع می‌توانسته نقشی عملی ایفا کند.

این نقش در امامیه با تأکید بر صلاحیت علمی داور محدود می‌شود. سخت‌گیری در شرایط داور از یک سو ممکن است تعداد اشخاص قابل انتخاب را کاهش دهد، اما از سوی دیگر هدف آن افزایش اطمینان به صحت شرعی رأی است. در واقع، میان «دسترسی گسترده‌تر» و «تضمین بالاتر صلاحیت» نوعی مبادله وجود دارد. بررسی مشروعیت قاضی تحکیم نشان می‌دهد که بخشی از اختلاف فقها ناشی از همین نگرانی است که تسهیل بیش از حد شرایط، فصل خصومت را در اختیار افرادی قرار دهد که توانایی شناخت حکم شرعی را ندارند (Shojaei, 2022). بنابراین، کارکرد داوری در امامیه باید در چهارچوب پیوند میان عدالت، علم و صلاحیت تفسیر شود.

در فقه حنفی، انعطاف بیشتر در شرایط تحکیم موجب توسعه ظرفیت اجتماعی آن می‌شود. هنگامی که انتخاب داور بیش از آنکه به برخورداری از شرایط کامل منصب قضا وابسته باشد به رضایت، اعتماد و آگاهی عملی مرتبط گردد، استفاده از داوری برای اختلافات روزمره آسان‌تر می‌شود. این رویکرد می‌تواند به‌ویژه در روابط تجاری و مالی مفید باشد؛ زیرا طرفین ممکن است شخصی را انتخاب کنند که با عرف و موضوع اختلاف آشنایی بیشتری از قاضی عمومی داشته باشد. حقوق تجارت و داوری نیز مزیت تخصصی بودن مرجع رسیدگی را یکی از دلایل اصلی گرایش فعالان اقتصادی به داوری می‌داند (Ansari, 2019).

بااین‌حال، قراردادی‌تر بودن داوری در رویکرد حنفی ممکن است نسبت آن با قضاوت رسمی را متفاوت سازد. هرچه قدرت داور بیشتر به توافق اشخاص وابسته باشد، رأی نیز در چهارچوب همان توافق معنا پیدا می‌کند. این ویژگی از یک سو با آزادی خصوصی و انعطاف سازگار است و از سوی دیگر ممکن است در مقایسه با حکم قضایی رسمی، ضمانت اجرای ذاتی کمتری داشته باشد. چنین وضعیتی اهمیت تعهد پیشینی طرفین به پذیرش رأی را افزایش می‌دهد. در حقوق قراردادها نیز تعهد ارادی هنگامی قابل اتکا است که طرفین با آگاهی آن را پذیرفته و توافق آنان مخالف قواعد آمره نباشد (Ghasemzadeh, 2018).

مالکیه و حنابله الگویی میانه فراهم می‌کنند که در آن داوری هم از حمایت شرعی و هم از انعطاف اجتماعی برخوردار است. این دو رویکرد اجازه می‌دهند داوری در اختلافات مالی، خانوادگی و اجتماعی نقش مؤثری ایفا کند، بدون آنکه تمام ویژگی‌های قضاوت

رسمی بر آن تحمیل شود. داور باید از حد معقولی از دانش، انصاف و صلاحیت برخوردار باشد، اما لزوماً ساختار تحکیم به صورت کامل با منصب قضا یکسان نمی‌شود. چنین الگویی برای جوامعی که نیازمند مرجع سریع و مورد اعتماد هستند، ظرفیت عملی بالایی ایجاد می‌کند.

در فقه شافعی، نزدیکی بیشتر برخی برداشت‌ها به ساختار قضا سبب می‌شود نقش داور در صورت پذیرش، از اعتبار قابل توجهی برخوردار باشد. اگر حکمیت با شرایط لازم تشکیل شده و رأی با موازین شرعی هماهنگ باشد، تصمیم داور می‌تواند به عنوان ابزاری واقعی برای فصل خصومت عمل کند. در اینجا نیز کارکرد اجتماعی داوری با کنترل شرعی همراه است؛ یعنی هدف صرفاً پایان دادن به اختلاف به هر شکل ممکن نیست، بلکه پایان اختلاف باید از طریق حکمی معتبر صورت گیرد. این نگاه نشان می‌دهد که مفهوم کارآمدی در فقه تنها به سرعت و کاهش هزینه محدود نمی‌شود، بلکه «درستی» نتیجه نیز بخشی از کارآمدی است.

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های نقش داوری، اختلافات خانوادگی است. حکمیت خانوادگی از روشن‌ترین نمونه‌های پذیرش دخالت اشخاص ثالث منتخب در یک اختلاف خصوصی ـ اجتماعی است. ویژگی مهم این حوزه آن است که هدف حکمیت صرفاً تعیین برنده و بازنده نیست، بلکه اصلاح رابطه، جلوگیری از تشدید نزاع و حفظ مصالح خانواده نیز اهمیت دارد. این کارکرد نشان می‌دهد داوری در سنت اسلامی می‌تواند علاوه بر بعد قضایی، بعد اصلاحی نیز داشته باشد. تحلیل قرآنی داوری نشان داده است که مفهوم حکمیت با هدف اصلاح و برقراری حق پیوند دارد (Biranvand et al., 2023). بنابراین، نباید تمام اشکال تحکیم را صرفاً بر اساس الگوی رقابتی دادرسی مدرن فهم کرد.

ظرفیت اصلاحی داوری در اختلافات اجتماعی نیز قابل توجه است. انتخاب داوری که از اعتماد هر دو طرف برخوردار باشد، می‌تواند از تشدید خصومت جلوگیری کند. دادگاه رسمی اگرچه حکم حقوقی صادر می‌کند، لزوماً رابطه اجتماعی طرفین را ترمیم نمی‌کند؛ در حالی که داوری به دلیل ماهیت توافقی و امکان انتخاب شخص مورد اعتماد، ظرفیت بیشتری برای حفظ روابط پس از اختلاف دارد. این ویژگی در اختلافات خانوادگی، شراکت‌های تجاری، روابط محلی و معاملات بلندمدت اهمیت زیادی دارد. از همین رو، نقش داوری در کاهش حجم دعاوی قضایی تنها کمی نیست، بلکه می‌تواند به کاهش هزینه‌های اجتماعی ناشی از تعارض نیز منجر شود (Karimi, 2021).

سرعت و کاهش تشریفات نیز از آثار مهم داوری است. دستگاه قضایی رسمی تابع قواعد شکلی عمومی است که برای تضمین عدالت دادرسی ضروری‌اند، اما همین قواعد ممکن است فرایند رسیدگی را طولانی کنند. داوری معمولاً امکان طراحی رویه متناسب با اختلاف را فراهم می‌کند و طرفین می‌توانند درباره بسیاری از عناصر فرایند توافق کنند. مقررات حقوقی جدید نیز به داوران فضای بیشتری برای تنظیم رسیدگی داده‌اند (Mohajeri, 2022). البته از منظر فقهی، انعطاف شکلی نباید به نقض عدالت یا سلب حق دفاع منجر شود. بنابراین، مزیت سرعت تنها در صورتی مشروع است که همراه با فرصت منصفانه برای استماع ادعاها و دلایل باشد.

یکی دیگر از نقش‌های مهم داوری، تخصصی‌سازی رسیدگی است. بسیاری از اختلافات تجاری، فنی یا حرفه‌ای دارای موضوعاتی هستند که نیازمند شناخت تخصصی‌اند. طرفین می‌توانند داوری را انتخاب کنند که علاوه بر اعتماد، در موضوع اختلاف نیز دارای تجربه باشد. در نظام‌های داوری بین‌المللی، این مزیت از عوامل مهم توسعه داوری تجاری بوده است (Karimi, 2019). اگر این منطق با مبانی فقهی ترکیب شود، می‌توان میان «دانش شرعی» و «تخصص موضوعی» تفکیک کرد و برای اختلافات پیچیده از ساختارهایی استفاده کرد که هر دو نیاز را پوشش دهند.

با وجود این مزایا، نقش داوری محدود به اختلافات قابل واگذاری است. داوری نمی‌تواند به ابزاری برای خصوصی‌سازی کامل اقتدار قضایی و کیفری تبدیل شود. در اموری که حق صرفاً متعلق به طرفین نیست، ورود داور نیازمند مبنای خاص است. این محدودیت در

نظام‌های حقوقی جدید نیز وجود دارد و قواعد مربوط به نظم عمومی و قابلیت داوری مانع از آن می‌شوند که هر موضوعی با توافق طرفین از صلاحیت عمومی خارج گردد (Khaleghi, 2019). در فقه، این محدودیت با تفکیک حق‌الله و حق‌الناس و نیز صلاحیت‌های ولایی توضیح داده می‌شود. در نتیجه، نقش داوری بیشترین قدرت را در حوزه حقوق خصوصی، مالی و اختلافات قابل صلح دارد.

اعتبار رأی در تعیین نقش عملی داوری تعیین‌کننده است. اگر رأی پس از صدور نیازمند رسیدگی ماهوی دوباره در دادگاه باشد، بخش مهمی از مزیت داوری از بین می‌رود. به همین دلیل، حقوق جدید اصولاً اجازه نمی‌دهد دادگاه در ماهیت اختلاف داوری‌شده تجدیدنظر کامل انجام دهد و موارد مداخله را محدود می‌کند (Shams, 2023). در فقه نیز اگر حکم قاضی تحکیم واجد شرایط معتبر شناخته شود، منطق فصل خصومت اقتضا می‌کند که اختلاف پس از تصمیم او دائماً قابل بازگشایی نباشد. در غیر این صورت، تحکیم قدرت پایان دادن به نزاع را از دست خواهد داد.

با این حال، الزام‌آوری به معنای مصونیت مطلق از کنترل نیست. رأی داور اگر خارج از حدود صلاحیت، برخلاف توافق یا مخالف قواعد بنیادین صادر شده باشد، نمی‌تواند صرف رضایت اولیه طرفین را برای اعتبار خود کافی بداند. نظام‌های حقوقی معاصر سازوکار ابطال رأی را دقیقاً برای چنین وضعیت‌هایی پیش‌بینی کرده‌اند (Bagherzadeh et al., 2025). در چارچوب فقهی نیز مخالفت با قواعد قطعی شرعی یا فقدان شرایط اساسی داور می‌تواند مشروعیت حکم را مخدوش کند. از این حیث، کنترل رأی نه نفی داوری بلکه تضمین بقای مشروعیت آن است.

رابطه داوری با رضایت اشخاص ثالث نیز محدوده دیگری از کارکرد آن را نشان می‌دهد. قرارداد داوری اصولاً محصول اراده طرفین است و نمی‌توان شخصی را که در آن مشارکت نداشته به سادگی تابع رأی کرد. پژوهش‌های مربوط به توسعه قلمرو داوری به اشخاص ثالث نشان داده‌اند که چنین توسعه‌ای نیازمند مبانی حقوقی مشخص و نمی‌تواند صرفاً بر مطلوبیت عملی استوار باشد (Abdoli et al., 2024). این قاعده با منطق فقهی نیز سازگار است؛ زیرا تراضی نمی‌تواند نسبت به حقوق شخصی که در توافق حضور نداشته است اثر نامحدود ایجاد کند. بنابراین، کارآمدی داوری باید همواره با رعایت حدود رضایت و حقوق اشخاص دیگر متوازن شود.

بررسی تطبیقی جایگاه داوری نسبت به قضاوت رسمی نشان می‌دهد که می‌توان مذاهب را روی یک طیف قرار داد. در یک سوی طیف، برداشت‌هایی قرار دارند که داوری را نهادی نزدیک به قضا می‌بینند و بنابراین شرایط داور و اعتبار حکم را به شرایط قضایی نزدیک می‌کنند. در سوی دیگر، برداشت‌هایی قرار دارند که تحکیم را بیشتر محصول اراده و اعتماد طرفین می‌دانند و انعطاف بیشتری در شرایط شخص داور و فرایند ایجاد می‌کنند. میان این دو، دیدگاه‌هایی وجود دارد که ماهیت دوگانه داوری را می‌پذیرند. این طیف در حقوق جدید نیز به صورت نظریه‌های قراردادی، قضایی و مختلط درباره ماهیت داوری بازتاب یافته است (Shams, 2020).

الگوی قضایی مزایایی مانند تقویت مشروعیت، افزایش اعتماد به صحت حکم و نزدیک شدن رأی به قدرت حکم رسمی دارد، اما ممکن است با سخت‌گیری در شرایط داور، دسترسی و انعطاف را کاهش دهد. الگوی قراردادی امکان استفاده وسیع‌تر، تخصصی‌تر و سریع‌تر از داوری را فراهم می‌کند، اما اگر بیش از حد بر تراضی متکی باشد ممکن است با پرسش‌هایی درباره ضمانت اجرا و کنترل شرعی روبه‌رو شود. الگوی ترکیبی می‌کوشد از مزایای هر دو بهره گیرد: اراده طرفین منشأ آغاز فرایند باشد، اما صلاحیت و رأی در چهارچوب قواعد آمره و معیارهای عدالت کنترل گردد. بسیاری از ساختارهای جدید داوری عملاً به همین الگوی ترکیبی نزدیک شده‌اند (Ahmadi, 2021).

نقش داوری در کاهش بار دستگاه قضایی نیز باید با دقت تحلیل شود. هدف این نهاد نباید صرفاً خارج کردن پرونده‌ها از دادگاه باشد. اگر داوری فاقد استانداردهای مناسب باشد، اختلافات در مرحله اجرای رأی یا دعوای ابطال دوباره به دادگاه بازمی‌گردند و حتی ممکن است بار مضاعف ایجاد کنند. بنابراین، کاهش واقعی دعاوی مستلزم

داوری مشروع، تخصصی و قابل اعتماد است. تحقیقات مربوط به نقش داوری در کاهش حجم دعاوی نیز بر اهمیت ایجاد سازوکارهای معتبر و قابل اجرا تأکید دارند (Karimi, 2021). از این جهت، مباحث فقهی درباره عدالت و صلاحیت داور صرفاً مسائل تاریخی نیستند، بلکه در طراحی نظام کارآمد داوری معاصر اهمیت عملی دارند.

در جوامع اسلامی، ظرفیت داوری برای پیوند میان ساختار رسمی حقوق و اعتماد اجتماعی نیز قابل توجه است. در بسیاری از اختلافات، افراد ممکن است به مرجع مورد اعتماد دینی یا اجتماعی بیش از ساختار رسمی اعتماد داشته باشند. اگر چنین مرجعی در چهارچوب قانونی داوری عمل کند، می‌توان اعتماد سنتی را با ضمانت اجرای حقوقی ترکیب کرد. این امر به‌ویژه در اختلافات خانوادگی، محلی و معاملات میان گروه‌هایی با روابط بلندمدت اهمیت دارد. بااین‌حال، بهره‌برداری از این ظرفیت نیازمند جلوگیری از تبدیل نفوذ اجتماعی به فشار یا نقض رضایت واقعی طرفین است. رضایت در داوری باید آزادانه و آگاهانه باشد، نه نتیجه اجبار اجتماعی.

در حقوق تجاری، داوری می‌تواند نقش متفاوتی ایفا کند. در این حوزه، انگیزه اصلی معمولاً حفظ محرمانگی، تخصص، سرعت و امکان اجرای رأی است. توسعه داوری تجاری در ایران نیز تحت تأثیر تحولات قانونی و نیازهای تجارت فرامرزی قرار گرفته است (Mohajeri, 2022). مبانی فقهی تحکیم در این زمینه می‌توانند پشتوانه‌ای برای نشان دادن سازگاری اصل داوری با حقوق اسلامی فراهم کنند. البته شکل مدرن داوری تجاری دارای ویژگی‌هایی است که عیناً در منابع سنتی وجود نداشته‌اند؛ بنابراین، استفاده از مبانی فقهی نیازمند تفکیک میان «اصل مشروعیت تحکیم» و «جزئیات نهادی داوری مدرن» است.

از منظر سیاست حقوقی، مهم‌ترین ظرفیت مطالعه تطبیقی مذاهب خمسه در این است که نشان می‌دهد هیچ الزام فقهی برای انتخاب فقط یک الگوی بسیار سخت‌گیرانه یا بسیار تسهیل‌گرانه وجود ندارد. طیف دیدگاه‌های موجود امکان طراحی مدلی را فراهم می‌کند که متناسب با نوع اختلاف، سطح متفاوتی از شرایط و کنترل را اعمال کند. در اختلافات مالی ساده، می‌توان به تراضی و تخصص عملی وزن بیشتری داد؛ در موضوعات پیچیده‌تر یا نزدیک به قواعد آمره، شرایط علمی و نظارت بیشتری ضروری است. چنین تفکیکی می‌تواند میان کارآمدی و مشروعیت تعادل ایجاد کند.

از سوی دیگر، کارکرد داوری در حل اختلاف وابسته به اعتماد عمومی است. اگر طرفین تصور کنند که داور جانبدار است، رأی فاقد پشتوانه علمی است یا امکان اجرای آن وجود ندارد، انگیزه‌ای برای انتخاب داوری نخواهند داشت. از همین رو، شرایطی مانند استقلال، عدالت، شفافیت در پذیرش مأموریت و رعایت حدود صلاحیت نقش مستقیمی در اثربخشی نهاد دارند. حقوق داوری معاصر نیز بخش قابل توجهی از قواعد خود را به تضمین همین اعتماد اختصاص داده است (Hosseini-Nejad, 2018). مباحث فقهی درباره عدالت و امانت داور از این منظر با نیازهای حقوق جدید هم‌پوشانی قابل توجهی پیدا می‌کنند.

در نهایت، نقش داوری در مذاهب خمسه را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد. در سطح نخست، داوری یک سازوکار خصوصی برای خروج اختلاف از مسیر عادی دادگاه و واگذاری آن به شخص منتخب است. در سطح دوم، ابزاری اجتماعی برای کاهش خصومت، حفظ روابط و دستیابی به حل سریع‌تر اختلاف محسوب می‌شود. در سطح سوم، نهادی با ماهیت شبه‌قضایی است که در صورت تحقق شرایط، می‌تواند حکمی الزام‌آور درباره حقوق طرفین صادر کند. تفاوت مذاهب عمدتاً در وزن دادن به این سه سطح است. رویکرد امامیه و بخشی از شافعیه سطح قضایی را برجسته‌تر می‌کند؛ حنفیه بر بعد ارادی و اجتماعی تأکید بیشتری دارد؛ و مالکیه و حنابله بیشتر به ترکیب این عناصر نزدیک می‌شوند. همین تفاوت‌ها نشان می‌دهد که داوری در فقه اسلامی نهادی یک‌بعدی نیست، بلکه ظرفیت‌های متنوعی برای پاسخ به نیازهای حل اختلاف دارد.

## نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی مشروعیت و نقش داوری در مذاهب خمسه نشان می‌دهد که تحکیم را باید نهادی ریشه‌دار در نظام حل اختلاف اسلامی دانست که در عین برخورداری از بنیان‌های مشترک، در هر مذهب در چهارچوب تلقی خاص آن مذهب از قضا، ولایت، اراده اشخاص و عدالت صورت‌بندی شده است. بنابراین، اختلاف میان مذاهب را نمی‌توان به پذیرش یا رد ساده داوری تقلیل داد. هسته اصلی اختلاف در پاسخ به این پرسش قرار دارد که شخص داور به چه دلیل حق می‌یابد درباره اختلاف دیگران تصمیمی الزام‌آور اتخاذ کند و حدود این صلاحیت تا کجاست.

تحلیل مبانی نشان داد که رضایت طرفین نقطه آغاز تحکیم است، اما در همه رویکردها تنها عنصر تعیین‌کننده نیست. انتخاب داور بدون رضایت اصحاب دعوا با مفهوم تحکیم سازگار نیست، ولی رضایت نیز نمی‌تواند هر تصمیمی را مشروع کند. صلاحیت شخص داور، رعایت عدالت، محدود ماندن در قلمرو اختیار و انطباق نتیجه با موازین بنیادین شرعی عناصر دیگری هستند که در اعتبار فرایند نقش دارند. تفاوت اصلی مذاهب در میزان وزنی است که به هریک از این عناصر می‌دهند.

در فقه امامیه، پیوند میان داوری و قضاوت از قوت بیشتری برخوردار است. این پیوند سبب می‌شود شرایط علمی و اخلاقی داور اهمیت ویژه‌ای پیدا کند و مسئله اهلیت شرعی او در مرکز بحث مشروعیت قرار گیرد. مزیت این رویکرد، تأکید قوی بر تضمین صحت و عدالت رأی است. در مقابل، سخت‌گیری بیش از اندازه درباره شرایط داور ممکن است ظرفیت عملی تحکیم را محدود کند و دامنه اشخاصی را که امکان ایفای نقش داور دارند کاهش دهد. از این رو، تفسیر دقیق مرز میان شرایط ضروری برای مشروعیت و شرایط اختصاصی منصب قضای رسمی اهمیت زیادی دارد.

در رویکرد حنفی، عنصر تراضی و اعتماد اصحاب دعوا نقش برجسته‌تری می‌یابد. چنین نگاهی امکان بهره‌گیری وسیع‌تر از داوری، به‌ویژه در روابط خصوصی و مالی، را فراهم می‌کند و با نیازهای عملی جامعه و نقش عرف هماهنگ‌تر است. نقطه قوت آن انعطاف، سهولت دسترسی و امکان انتخاب افراد دارای تجربه و شناخت موضوعی است. در عین حال، هرچه مشروعیت بیشتر بر توافق خصوصی متکی شود، ضرورت تعیین دقیق حدود اختیار، شرایط اعتبار و ضمانت اجرای رأی افزایش می‌یابد.

رویکردهای مالکی و حنبلی نشان می‌دهند که امکان ایجاد ساختاری میانه میان دو قطب قضایی و قراردادی وجود دارد. در این ساختار، رضایت طرفین مبنای ورود داور به اختلاف است، ولی اعمال اختیار او در چهارچوب عدالت، صلاحیت و قواعد شرعی قرار می‌گیرد. این الگو از حیث پاسخ‌گویی به نیازهای معاصر اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا امکان حفظ انعطاف داوری را بدون رها کردن کنترل‌های هنجاری فراهم می‌کند.

در فقه شافعی، وجود دیدگاه‌های متفاوت درباره تحکیم خود نشان‌دهنده حساسیت مسئله رابطه اراده خصوصی و قضاوت است. گرایش‌هایی که تحکیم را می‌پذیرند بر شرایطی تأکید می‌کنند که داور را به قاضی نزدیک می‌سازد، در حالی که رویکردهای محدودکننده نسبت به واگذاری صلاحیت قضایی از طریق توافق خصوصی محتاط‌ترند. این اختلاف درونی یادآور این نکته است که نظریه داوری در فقه اسلامی از ابتدا موضوعی اجتهادی بوده و امکان تحلیل‌های متفاوت در چهارچوب مبانی مشترک وجود دارد.

در سطح تطبیقی، مهم‌ترین نقطه اشتراک مذاهب ضرورت مشروع بودن مسیر حل اختلاف است. هیچ‌یک از الگوهای مورد بررسی داوری را به اراده نامحدود طرفین فرو نمی‌کاهد. عدالت، اهلیت و رعایت حدود شرعی به اشکال مختلف در تمامی ساختارها حضور دارند. همین اشتراک می‌تواند مبنایی برای تدوین یک چهارچوب مشترک اسلامی برای داوری باشد که در آن آزادی انتخاب مرجع با الزامات بنیادین عدالت همراه شود.

مهم‌ترین نقطه افتراق، ماهیت داوری نسبت به قضاوت رسمی است. هرچه داوری به قضا نزدیک‌تر دانسته شود، شرایط شخص داور سخت‌گیرانه‌تر، استقلال حکم از اراده بعدی طرفین بیشتر و مشروعیت رأی وابسته‌تر به اهلیت شرعی خواهد بود. در مقابل، هرچه

تحکیم نهادی قراردادی‌تر تصور شود، اختیار اشخاص در انتخاب داور، تعیین حدود مأموریت و شکل‌دهی فرایند افزایش می‌یابد. این تفاوت مبنایی بسیاری از اختلافات جزئی درباره شرایط داور و الزام رأی را توضیح می‌دهد.

قلمرو داوری نیز نشان‌دهنده رابطه مستقیم میان اختیار خصوصی و صلاحیت داور است. در دعاوی مالی، مدنی و خانوادگی که صاحبان حق امکان تصرف بیشتری در موضوع دارند، زمینه پذیرش تحکیم گسترده‌تر است. هرچه موضوع به حقوق عمومی، احکام غیرقابل اسقاط، مجازات‌ها یا اقتدار ولایی نزدیک شود، نقش اراده خصوصی کاهش می‌یابد و محدودیت‌های داوری افزایش پیدا می‌کند. این نتیجه بیانگر آن است که امکان ارجاع به داوری باید متناسب با ماهیت حق مورد اختلاف تعیین شود و نمی‌توان یک حکم واحد را به همه دعاوی تعمیم داد.

الزام‌آوری رأی داور نیز برای تحقق نقش واقعی داوری ضروری است. نهادی که نتواند اختلاف را به صورت نهایی پایان دهد، نمی‌تواند جایگزینی مؤثر برای رسیدگی قضایی باشد. بااین‌حال، الزام رأی باید نتیجه فرایندی مشروع باشد. انتخاب معتبر داور، رعایت حدود مأموریت، برخورداری از شرایط لازم، فراهم بودن امکان دفاع و عدم مخالفت نتیجه با قواعد بنیادین، عواملی هستند که قدرت الزام رأی را توجیه می‌کنند. بنابراین، میان نهایی بودن رأی و امکان کنترل موارد اساسی بی‌اعتباری باید توازن برقرار شود.

از منظر کارکرد اجتماعی، داوری ظرفیت‌هایی فراتر از کاهش تعداد پرونده‌های دادگاه دارد. انتخاب مرجع مورد اعتماد، امکان بهره‌گیری از تخصص، سرعت بیشتر، کاهش تشریفات و حفظ بهتر روابط میان طرفین می‌تواند کیفیت حل اختلاف را ارتقا دهد. در اختلافات خانوادگی و اجتماعی، بعد اصلاحی داوری نیز اهمیت دارد و ممکن است هدف فرایند تنها تعیین حق حقوقی نباشد، بلکه جلوگیری از تداوم دشمنی و بازگرداندن ثبات به رابطه نیز مورد توجه قرار گیرد.

در عین حال، توسعه داوری نباید به معنای کاهش استانداردهای عدالت باشد. سرعت و انعطاف زمانی ارزشمندند که با بی‌طرفی، آگاهی، حق دفاع و امکان اجرای معتبر رأی همراه باشند. نظامی که صرفاً برای کاهش بار دادگاه‌ها پرونده‌ها را به داوری منتقل کند، بدون آنکه کیفیت و مشروعیت فرایند را تضمین نماید، ممکن است اختلافات جدیدی در مرحله اعتراض و اجرا ایجاد کند. از این رو، تقویت داوری باید همزمان با ارتقای معیارهای انتخاب داور و تعیین روشن حدود صلاحیت صورت گیرد.

مقایسه مذاهب خمسه همچنین نشان می‌دهد که تنوع فقهی می‌تواند به جای مانع، به عنوان منبعی برای طراحی نظام حقوقی منعطف مورد استفاده قرار گیرد. رویکردهای مختلف هر یک بر بخشی از نیازهای واقعی داوری تأکید کرده‌اند. سخت‌گیری نسبت به صلاحیت، نگرانی از صدور حکم نادرست را پاسخ می‌دهد؛ تأکید بر رضایت، آزادی و اعتماد طرفین را تقویت می‌کند؛ توجه به عرف، داوری را با واقعیت‌های اجتماعی مرتبط می‌سازد؛ و محدود کردن قلمرو در امور عمومی از خصوصی‌سازی ناموجه اقتدار قضایی جلوگیری می‌کند. ترکیب سنجیده این عناصر می‌تواند پایه یک الگوی متوازن باشد.

برآیند نهایی پژوهش آن است که داوری در مذاهب خمسه از ظرفیت مشروع و مؤثری برای حل اختلافات برخوردار است، اما این ظرفیت تنها در صورت رعایت مرزهای فقهی و حقوقی آن تحقق می‌یابد. مشروعیت داوری را باید حاصل تعامل رضایت طرفین، صلاحیت داور، عدالت فرایند، قابلیت ارجاع موضوع و اعتبار محتوای رأی دانست. هیچ‌یک از این عناصر به‌تنهایی پاسخ‌گوی تمام ابعاد مسئله نیست.

از منظر حقوقی معاصر، بازخوانی این مبانی می‌تواند به تقویت نهاد داوری در جوامع اسلامی کمک کند. به جای تلقی داوری به عنوان نهادی صرفاً وارداتی یا محصول حقوق تجاری جدید، می‌توان آن را در امتداد سنت دیرپای تحکیم بازشناسی کرد. چنین بازشناسی‌ای نه به معنای یکسان دانستن کامل تحکیم سنتی و داوری جدید، بلکه به

معنای شناسایی مبانی مشترکی است که امکان گفت‌وگو میان فقه و حقوق معاصر را فراهم می‌کنند.

در نهایت، مناسب‌ترین برداشت از یافته‌های تطبیقی آن است که داوری نه باید کاملاً در قضاوت رسمی مستحیل شود و نه صرفاً به یک قرارداد خصوصی تقلیل یابد. ماهیت آن ترکیبی از اراده و اقتدار تصمیم‌گیری است. طرفین با اراده خود داور را انتخاب می‌کنند، اما پس از شکل‌گیری معتبر این رابطه، تصمیم‌گیری داور در چهارچوب قواعدی قرار می‌گیرد که فراتر از ترجیح لحظه‌ای اصحاب دعواست. همین ماهیت دوگانه است که می‌تواند هم آزادی اشخاص را حفظ کند و هم ضرورت ثبات، عدالت و پایان واقعی اختلاف را تأمین نماید. بر این اساس، ظرفیت مشترک مذاهب خمسه را می‌توان مبنایی ارزشمند برای توسعه الگویی از داوری دانست که در عین وفاداری به اصول فقهی، پاسخ‌گوی الزامات پیچیده حل اختلاف در نظام‌های حقوقی معاصر باشد.

## مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

## تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

## EXTENDED ABSTRACT

Arbitration, or *tahkim*, constitutes one of the oldest and most significant mechanisms of dispute resolution in Islamic legal thought and has historically functioned alongside formal adjudication as a means of terminating disputes through the intervention of a trusted third party. In contemporary legal systems, arbitration is commonly understood as a consensual mechanism through which parties refer an existing or potential dispute to one or more arbitrators whose decision is intended to resolve the controversy outside ordinary state courts. The consensual element is therefore central to the modern legal conception of arbitration (Ahmadi, 2021); however, within Islamic jurisprudence, arbitration cannot be reduced merely to a contractual arrangement because it is closely connected with broader concepts such as judicial authority, legitimacy, justice, legal capacity, and the enforceability of decisions (Mohaghegh Damad, 2019). The distinction between an appointed judge and an arbitrator-judge is particularly important in this regard. Whereas an officially appointed judge derives jurisdiction from a recognized authority, an arbitrator-judge is selected by the disputing parties, raising the fundamental question of whether private consent alone can create jurisdiction to issue a binding judgment or whether such authority must also be supported by specific religious qualifications. This debate has shaped many subsequent disagreements regarding the legal nature of arbitration, the necessary characteristics of arbitrators, the scope of arbitrable disputes, and the legal force of arbitral awards (Shams, 2020). The present study therefore examines arbitration not merely as an alternative procedure but as a juridical institution situated at the intersection of private autonomy and judicial authority. Its principal objective is to comparatively analyze the legitimacy and role of arbitration in the five major Islamic schools of jurisprudence—Imami, Hanafi, Maliki, Shafi‘i, and Hanbali—and to identify the principal areas of convergence and divergence among them concerning the foundations of legitimacy, arbitrator qualifications, jurisdictional limits, and the binding effect of arbitral decisions.

The jurisprudential foundations of arbitration reveal that consent, justice, competence, and conformity with religious norms constitute the principal elements around which the legitimacy of *tahkim* is constructed. Islamic legal discourse recognizes the intervention of third parties in dispute settlement through Qur’anic and jurisprudential foundations, particularly in relation to family disputes, where the appointment of arbiters serves both an adjudicative and reconciliatory purpose. Contemporary scholarship examining the Qur’anic foundations of arbitration has emphasized that the legitimacy of arbitral intervention is inseparable from the concepts of justice, truth, and reconciliation rather than being

grounded solely in the autonomous preferences of the disputing parties (Biranvand et al., 2023). Within Imami jurisprudence, traditions concerning recourse to qualified and trustworthy individuals in disputes have played an important role in discussions of the arbitrator-judge, although jurists differ over whether such traditions establish independent arbitral authority or primarily concern access to legitimate judicial authority (Mousavi, 2018). The contractual element nevertheless remains fundamental because arbitration normally presupposes agreement regarding both the person of the arbitrator and the submission of the dispute. General principles of obligations and contracts support the proposition that parties may regulate matters falling within the sphere of their private rights through consensual arrangements (Shahidi, 2018). At the same time, the Islamic legal conception of arbitration limits this autonomy where the subject matter exceeds the parties' power of disposition. This limitation becomes particularly relevant in distinguishing disputes involving private rights from those involving public, penal, or non-waivable religious interests. Similar limitations are recognized in contemporary arbitration law through the concept of arbitrability, according to which not every dispute can validly be removed from the jurisdiction of public courts (Joneidi, 2017). Accordingly, the legitimacy of arbitration in the five schools is best understood as a structured interaction between consensual submission and normative legal limits.

The Imami and Hanafi approaches illustrate two relatively distinct tendencies within this broader jurisprudential spectrum. In Imami jurisprudence, arbitration is frequently conceptualized in close relationship with judicial adjudication, and this proximity affects the conditions imposed upon the arbitrator. Studies on the legitimacy of arbitration in Imami law show that an important doctrinal tendency requires the arbitrator to possess qualifications analogous, or at least closely related, to those expected of a judge (Shojaei, 2022). These qualifications include justice, intellectual competence, legal knowledge, and in more demanding formulations, a level of jurisprudential expertise sufficient to identify and apply the relevant religious rule. The juridical analysis of the arbitrator-judge similarly demonstrates that one of the central controversies in Imami jurisprudence concerns whether the consensual origin of appointment can dispense with the substantive qualifications ordinarily associated with judicial authority (Pourabdollah, 2022). This comparatively restrictive approach seeks to protect the religious and legal validity of the decision, but it can also narrow the range of individuals eligible to act as arbitrators. Hanafi jurisprudence, by contrast, is generally characterized by a more facilitative and consensual orientation toward arbitration. The parties' agreement and confidence in the arbitrator assume greater importance, while the arbitrator is not necessarily required to possess the same degree of formal jurisprudential qualification as a state judge. Comparative studies between Imami and Sunni jurisprudence have identified this relatively flexible Hanafi approach as one of the principal points of divergence among Islamic schools (Sadeghi, 2019). Such flexibility enhances the practical accessibility of arbitration, particularly in commercial and private disputes where familiarity with custom, transactions, and social practice may be as significant as formal judicial expertise. Nevertheless, the consensual character of the Hanafi model also means that the scope and effects of arbitral authority are closely related to the parties' original agreement, making the definition of the arbitrator's mandate particularly significant.

The Maliki, Shafi'i, and Hanbali schools occupy more intermediate positions, although each retains distinctive doctrinal features. Maliki jurisprudence accepts arbitration within a framework that combines the parties' consent with requirements of fairness, competence, and consistency with Sharia principles. The arbitrator must possess sufficient knowledge and reliability, yet arbitration is not necessarily treated as entirely identical to formal judicial appointment. This gives the Maliki approach a dual character in which social flexibility

and normative religious control operate simultaneously. Shafi‘i jurisprudence reflects greater internal diversity, with some jurists accepting arbitration subject to conditions resembling those of formal adjudication while others adopt a more restrictive view concerning the transfer of judicial authority through private agreement. Comparative jurisprudential research has shown that such differences are rooted in divergent conceptions of the relationship between private consent and public judicial competence (Hosseini, 2021). Where arbitration is accepted in Shafi‘i thought, justice, maturity, rational capacity, and adequate knowledge of religious rules assume considerable importance, and the resulting decision must remain consistent with authoritative legal norms. Hanbali jurisprudence, meanwhile, can be characterized as adopting a relatively mixed approach. It recognizes the importance of the parties’ consent but also requires that the arbitrator possess sufficient knowledge, fairness, and competence to issue a legitimate decision. As a result, Hanbali arbitration occupies a conceptual position between purely contractual settlement and formal adjudication. Across these schools, the most significant differences therefore concern not the abstract desirability of resolving disputes through arbitration, but rather the source and extent of arbitral authority. The more closely arbitration is identified with adjudication, the more demanding the arbitrator’s qualifications become; conversely, the more emphasis placed on private consent, the more flexible the institutional structure tends to be. Similar tensions are found in contemporary legal theories that characterize arbitration as contractual, judicial, or mixed in nature (Shams & Bathaei, 2020).

The practical role of arbitration in the five schools extends beyond questions of doctrinal legitimacy and includes dispute termination, access to justice, preservation of social relationships, procedural flexibility, and reduction of dependence on formal courts. Arbitration allows parties to select a decision-maker whom they trust and, where appropriate, one who possesses particular expertise concerning the subject matter of the dispute. In modern arbitration law, party autonomy in the selection of arbitrators constitutes one of the institution’s defining advantages (Safari, 2021). This advantage has clear parallels with the traditional function of *tahkim*, where social trust, knowledge, and perceived fairness were important considerations in selecting a person to resolve disputes. Arbitration may also reduce the procedural burdens associated with ordinary litigation and can permit a more focused and specialized process, particularly in commercial disputes. The role of arbitration in reducing the volume of judicial litigation has therefore been emphasized in contemporary legal scholarship (Karimi, 2021). Yet procedural efficiency is not the only relevant consideration. In family and social disputes, arbitration may perform a reconciliatory function by preventing the escalation of hostility and preserving continuing relationships. At the same time, the effectiveness of arbitration depends substantially on the binding force and enforceability of arbitral awards. If an arbitral decision can be disregarded without legal consequence, arbitration loses much of its capacity to provide final dispute resolution. Contemporary arbitration systems therefore recognize the relative finality of arbitral awards while preserving limited grounds for judicial control and annulment (Bagherzadeh et al., 2025). The same functional concern can be identified in Islamic jurisprudence: once a properly qualified arbitrator has been validly selected and has decided a dispute within the scope of his authority, the rationale of dispute termination supports recognition of the decision’s legal effect. Nevertheless, neither traditional nor modern arbitration treats arbitral authority as unlimited. Decisions issued beyond jurisdiction, in violation of essential norms, or in disregard of the rights of persons who did not consent to arbitration remain vulnerable to challenge, as contemporary discussions concerning the extension of arbitration agreements to third parties clearly illustrate (Abdoli et al., 2024).

In conclusion, the comparative analysis demonstrates that arbitration occupies a legitimate and functionally important position across the five Islamic schools, although the theoretical foundations and practical consequences of that legitimacy differ significantly. The central common ground lies in the recognition that dispute resolution through a mutually selected third party can serve justice, reduce hostility, and provide an effective alternative to formal adjudication when proper conditions are observed. The principal differences concern the relative importance assigned to the parties' consent, the legal and religious qualifications of the arbitrator, the relationship between arbitration and judicial authority, the range of disputes that may be referred to arbitration, and the degree to which the resulting award becomes binding. Imami jurisprudence generally represents a more judicially oriented model in which the arbitrator's competence and religious qualifications receive strong emphasis, while the Hanafi approach places greater weight on consent, trust, and practical flexibility. Maliki and Hanbali jurisprudence largely combine consensual and normative elements, whereas Shafi'i jurisprudence reflects a spectrum of positions shaped by differing views of judicial authority and private appointment. These differences should not be regarded merely as doctrinal fragmentation; rather, they reveal the substantial interpretive capacity of Islamic jurisprudence in designing dispute-resolution mechanisms responsive to different legal and social needs. A balanced contemporary model can draw upon these varied approaches by preserving party autonomy while simultaneously requiring fairness, competence, procedural justice, and respect for non-waivable legal norms. Such a model would neither assimilate arbitration entirely into formal adjudication nor reduce it to an ordinary private contract. Instead, it would recognize arbitration as a hybrid institution in which consensual submission creates the procedural framework, while legal and ethical constraints ensure that the resulting decision possesses sufficient legitimacy to terminate the dispute. Viewed from this perspective, the jurisprudential heritage of the five schools provides a substantial conceptual foundation for strengthening modern arbitration in Islamic legal systems and for integrating traditional notions of legitimacy with contemporary demands for accessible, efficient, specialized, and enforceable dispute resolution.

## References


Abdoli, F., Habibi Dargah, B., & Zarrabi, M. (2024). Extending the Scope of Arbitration to Third Parties in Iranian Law, Imami Jurisprudence and English Law with an Approach to Judicial Practice. *Comparative Research in Jurisprudence, Law and Politics*, *6*(3), 86-107.

Ahmadi, M. (2021). *Arbitration Law*. Mizan.

Ansari, B. (2019). *International Trade Law*. SAMT.

Bagherzadeh, H., Mansouri Razi, A., & Ashjari Masouleh, A. (2025). Annulment of Arbitral Awards in the Iranian and English Legal Systems. *Journal of Legal Studies*.

Biranvand, B., Manaqeb, S. M., & Momeni, N. (2023). Criteria of Right and Wrong in Arbitration from the Perspective of the Holy Quran: Based on Imami Jurisprudence and Doctrine. *Ghalib Quarterly*.

Feyz, A. (2018). *Foundations of Jurisprudence and Principles*. University of Tehran.

Ghasemzadeh, S. M. (2018). *Law of Obligations*. SAMT.

Hosseini-Nejad, H. (2018). *Arbitration and Dispute Resolution Methods*. Mizan.

Hosseini, M. (2020). The Position of Arbitration in Islamic Law and Iranian Law. *Legal Research Quarterly*.

Hosseini, M. (2021). A Comparative Study of Tahkim in Islamic Jurisprudence and Arbitration in Contemporary Law. *Comparative Law Studies Quarterly*.

Jafari Tabar, A. (2019). *Domestic and International Arbitration Law*. SAMT.

Joneidi, L. (2017). *International Commercial Arbitration*. University of Tehran.

Joneidi, L. (2021). The Position of International Commercial Arbitration in the Iranian Legal System. *Judiciary Legal Journal*.

Karimi, A. (2020). Conditions and Limits of Arbitrator Jurisdiction in Iranian Law and Islamic Jurisprudence. *Private Law Research Quarterly*.

Karimi, A. (2021). Arbitration and Its Role in Reducing the Volume of Judicial Litigation. *Legal Knowledge Journal*.

Karimi, Y. (2019). *International Commercial Arbitration*. SAMT.
Katouzian, N. (2017). *Civil Law: Specific Contracts*. Enteshar Co.
Katouzian, N. (2018). *General Rules of Contracts, Volume 1*. Enteshar Co.
Khaleghi, A. (2019). *International Commercial Arbitration Law in the Current Legal Order*. Shahr-e Danesh.
Mohaghegh Damad, M. (2019). A Jurisprudential Analysis of the Position of Judiciary and Arbitration in Islamic Law. *Journal of Jurisprudential and Legal Research*.
Mohajeri, A. (2021). *Comprehensive Commentary on the Civil Procedure Code: Arbitration*. Fekrsazan.
Mohajeri, A. (2022). The Role of the International Commercial Arbitration Law in the Development of Arbitration in Iran. *Private Law Quarterly*.
Mousavi Bojnourdi, S. M. (2017). *Al-Qawa'id al-Fiqhiyya*. Nashr al-Hadi.
Mousavi, S. M. (2018). Jurisprudential Foundations of the Legitimacy of Arbitration and the Arbitrator-Judge. *Islamic Jurisprudence and Law Quarterly*.
Pourabdollah, M. (2022). A Jurisprudential Analysis of the Arbitrator-Judge. *Journal of Legal Research*.
Rezaei, A. (2019). *Jurisprudence and Judiciary*. Boostan-e Ketab.
Sadeghi, H. (2019). A Comparative Study of Arbitration in Imami and Sunni Jurisprudence. *Comparative Jurisprudence Quarterly*.
Safari, M. (2021). *Domestic and International Commercial Arbitration*. Mizan.
Shahidi, M. (2017). *Formation of Contracts and Obligations*. Majd.
Shahidi, M. (2018). *Principles of Contracts and Obligations*. Majd.
Shams, A. (2020). *Arbitration and Conciliation in Civil Procedure*. Derak.
Shams, A. (2022). *Civil Procedure, Volume 1*. Derak.
Shams, A. (2023). *Civil Procedure, Volume 3*. Derak.
Shams, A., & Bathaei, S. F. (2020). The Legal Nature of Arbitration. *Legal Knowledge Journal*.
Shojaei, R. (2022). Examining the Legitimacy of Arbitration in Imami Jurisprudence. *Jurisprudential Studies Quarterly*.
Zeraat, A. (2018). *Arbitration Law*. Ghoghnoos.